

شرح حدیث

عرض دین

حضرت عبد العظیم حسنی رحمۃ اللہ علیہ

تألیف:

مفترت آیة الله العظمی

صافی گلپایگانی

انتشارات
www.dalilema.ir

مقدمه

در ایمان و مراتب آن

اعتقاد به عقاید حقه از مبدأ و معاد و نبوت و امامت، سبب سعادت و آرامش قلب و رفع اضطراب و نگرانی، و موجب امیدواری و خوش بینی به حیات و حرکت به سوی رستگاری و فوز و فلاح است.

شاید هیچ حاجتی و درخواستی از درگاه خداوند متعال، سعادت بخش تر و راحت افزاتر از این سه حاجت - که در این دعا درخواست می شود - نباشد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِينًا ضَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضَّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي»^۱

حاجت اول: ایمانی که خداوند متعال آن را فراگیر قلب انسان

۱ - در ادعیه متعدد مثل دعای ابی حمزه.

و مستولی بر آن سازد.

حاجت دوم: یقین راستی که انسان بداند که به او نمی‌رسد، مگر آنچه خدا برای او مقرر فرموده است.

حاجت سوم: رضا به روزی و رزق و معاشی که خداوند متعال قسمت او فرموده و برای او فراهم می‌شود.

ایمان و یقین و رضا، از حالات و مقاماتی است که درجات و مراتب متفاوت دارد و در عین حال که بر هر یک از مراتب آن یقین و ایمان و رضا اطلاق می‌شود، مراتب و افراد آنها مثل مراتب و افراد نور با هم تفاوت دارند و فواصل بین آنها گاه به حدی است که اگر در آن مقیاس سال نوری قابل استفاده بود، مناسب بود با آن به مسافت بین این فواصل اشاره نمود.

چنان که می‌دانیم نور خورشید، نور است، و نور نورافکن، نور، و نور یک لامپ معمولی نور، و نور شمع و کبریت هم نور است. ایمان هم بنا به تفسیری که از مثل آیه کریمه ذیل شده است، نور است و مراتب دارد.

﴿رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا﴾^۱

و آیه شریفه

﴿يَوْمَ تَنزَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾^۲

لذا ایمان پیغمبر اکرم ﷺ ایمان است، و نور که در روشنائی آن بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین وظیفه‌ای را که از سوی خدا به آن حضرت محوّل شد، به عالی‌ترین صورتی انجام داد و در برابر دنیا و تمام عادات باطله و کفر و شرک قیام نمود.

ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم نور و ایمان است که می‌فرمود:

﴿لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا أُرْدَدْتُ يَقِينًا﴾^۱

و می‌فرمود:

﴿لَوْ أُغْطِيتِ الْأَقْلِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا خُتَّتْ أَفْلَاحُهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي تَمَلُّةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبِرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ﴾^۲

سائر ائمه معصومین (علیهم السلام) و انبیای عظام، همه مظاهر قوت ایمان و مراتب کامله آن بودند که یاد مواقف و مشاهد ایمانی آنها همه آموزنده و ایمان‌بخش است.

و خلاصه ایمان خواص اصحاب و شخصیت‌هایی که علاوه بر زبان با عمل و ایثار و فداکاری در غزواتی مثل بدر و احد و خندق و جمل و صفین و نهروان و روز عاشورا ایمان‌شان در معرض عالی‌ترین جلوه‌ها قرار گرفت همه نور و ایمان بود.

ایمان حضرت حمزه و جعفر طیار و ابوالفضل العباس و سلمان و مقداد و عمار و حبیب بن مظاهر و زهیر و رشید و میثم و صدها و

۱- بحارالانوار، ۱۳۵/۴۶ و غرر الحکم، فصل ۷۵، ح ۱- ۶۰۳/۲

۲- نهج البلاغه - خطبه ۲۲۴.

۱- سورة التحريم/۸

۲- سورة حدید/۱۲

هزارها از مؤمنانی که از بوتۀ امتحان بی‌غل و غش بیرون آمدند اگر چه در یک ردیف نبودند اما مواضع هر کدام نشان‌دهنده ظهور ایمان و قوت عقیده و عدم اضطراب و گویای حال اطمینان و آرامش قلب آنها بود و ایمان افراد عادی نیز ایمان است که چنانکه گفته شد فواصل بین مراتب آنها قابل تقدیر و اندازه‌گیری نیست. همه برحسب مراتب ایمان خود از آرامش و سکون باطن و استراحت خیال و تسلیم و رضا و توکل به خدا و اعتماد به نفس بهره‌مندند و تا به آن مراتب بلندبالا می‌روند که نه از آنچه از دنیا به آنها می‌رسد، فرحناک می‌شوند و خود را فراموش می‌کنند و نه از آنچه از دنیا از آنها فوت شود غمتاک می‌گردند. گویی این آیه را در گوش دارند:

«لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^{۱۱}

و تا آنجا پیش می‌روند که از کسی غیر از خدا نمی‌ترسند که «حَدُّ الدِّيقِينَ أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا»^{۱۲}

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس و حاصل آنکه توکل و تسلیم و رضا و تفویض را - که همه از مقامات سعادت است - مراتبی است که اشخاص به مقدار قوت

۱- الحدید/۲۳.

۲- بحارالانوار/۱۸۰/۶۷ و ۱۴۳.

درجات ایمان و خلوص عقیده از شرک و خرافات و انحرافات دیگر، حائز آن می‌گردند.

بنابراین وسیله‌ای برای نیل انسان به سعادت واقعی بالاتر از ایمان صحیح و یقین خالص نیست. همه اضطرابها و همه خوف و بیمها از زوال نعمتها را از میان می‌برد و همه نگرانیها را نسبت به آینده مرتفع می‌سازد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^{۱۱}

انسان سعادت‌خواه باید سعی کند که به حقایق مفاهیم این جمله‌های نورانی:

«حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^{۱۲} «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^{۱۳} «أَفَرَأَيْتُمْ

أَمْرِي إِنِّي اللَّهُ إِنِّي اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ»^{۱۴} «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

حَسْبُهُ»^{۱۵} «حَسْبِيَ اللَّهُ»^{۱۶} «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۱۷}

ایمان پیدا کند و از تاریکیهای تحیر و تردید خود را نجات دهد.

۱- العرد/۲۸.

۲- آل عمران/۱۷۳.

۳- الکهف/۳۹.

۴- غافر/۴۴.

۵- الطلاق/۳.

۶- التوبة/۱۲۹ و زمر/۳۸.

۷- البقرة/۱۵۶.

پیشینہ

عرض دین

www.dalilema.ir

عرض دین بر بزرگان و دین شناسان:

برای تحصیل ایمان قوی‌تر، مطالعه آیات آفاق و انفس و تفکر در خلق آسمان و زمین در پرتو هدایت‌های قرآن مجید، یکی از راه‌های عمده و مهم است؛ چنان‌که مطالعه سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و مراجعه به احادیث و روایات و خطبه‌های ایشان در بخش‌های مختلف اعتقادی نیز معرفت‌بخش و راهنما به سوی سرچشمه زلال ایمان و یقین است.

در کتابهایی مثل بحارالانوار، بقدری در ضمن احادیث و روایات، آموزش عقاید وجود دارد که با وجود آنها از رفتن در خانه دیگران بی‌نیاز می‌باشیم.

یکی از راههایی که با آن می‌توان به درستی شناخت عقاید و مطابقت آن با وحی و هدایت قرآن مجید و تعلیمات رسول اعظم و اهل بیت طاهرین (صلوات الله علیهم) آگاه شد و به اطمینان و سکون قلب بیشتر رسید، عرض دین بر بزرگان دین شناس است،

خصوصاً در تفصیل مسائل اعتقادی که فقط به وحی و اختیار رسول اعظم و اهل بیت علیهم السلام قابل اثبات است و راهی برای معرفت آنها جز رجوع به مدارک صحیحیه سمعی از کتاب و سنت وجود ندارد.

مثلاً در تفصیل ثواب و جزا و اینکه روحانی یا جسمانی یا به هر دو صورت است، یا میزان و صراط و وجود ملائکه و حقایق و امور بسیار دیگر از این قبیل، یگانه مرجع مصون از اشتباه، رسول خدا و ائمه طاهرین (صلوات الله علیهم) می‌باشند.

البته در اصل بعض عقاید، عقل و شرع اتفاق دارند و در اصول عقاید اصلیه حاکم عقل است و قرآن مجید هم مردم را به عقل ارجاع داده و از آنها خواسته است که از عقل پیروی نمایند؛ اما در بسیاری از مسائل اعتقادی و تفصیل مسائل دیگر باید به شرع مراجعه نمود؛ از این جهت که یا اصلاً عقل را راهی به سوی شناخت آنها نیست و یا اینکه کسی مکلف به شناخت آنها نیست؛ به ملاحظه اینکه بعض مطالب چون از مستقلات عقلیه و اولیات و بدیهیات و فطریات نیستند، نتایج حاصل از بحث عقلی در آنها معرض اشتباه و وقوع در خطا است، و به لحاظ غموضت فهم و درک آن از عهده اکثریت مردم یا همه خارج است و عرفاً یا حقیقتاً تکلیف به کسب عقیده از طریق عقل در آنها تکلیف بمالایطاق است. لذا از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل چون معرض خطر

ضاللت است نهی شده، و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتفاء به آن در این امور جایز است، اکتفا شده است، و مکلف به بیشتر از آنچه شرع راهنمایی دارد تکلیف ندارد و اگر در این قسم مطالب از راه بحث عقلی جلو رفت و گمراه شد، معذور نخواهد بود و چنانکه می‌دانیم بسیاری از مباحثی که در فلسفه و کلام و آنچه اصطلاحاً به آن عرفان می‌گویند مربوط به الهیات به بحث گذارده می‌شود، از این نوع است.

و خلاصه اینکه در این مسائل، مرجع مصون از اشتباه و مورد اعتماد شرع است، و آنانکه این مباحث را از طرق دیگر تحصیل می‌نمایند، و بسا که کتاب و سنت را بر آنچه از این مباحث استنتاج می‌کنند حمل یا تأویل می‌نمایند، راه خطرناکی را می‌روند و بی‌همراهی خضری شریعت، و ارشاد کتاب و سنت، ظلماتی را طی می‌کنند که سیر در آن جز تحقیر و سرگردانی و شک و تردید عاقبتی ندارد.

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در این مباحثی که تفکر و غور عقلی در آنها مجاز است و باید از طریق عقل استکشاف شود، موردی که دلالت قطعی قرآن کریم یا سنت قطعی الصدور و الدلاله با آن در تعارض باشد پیدا نمی‌شود و اگر فرضاً موردی یافت شود، دریافت قطعی عقلی در این مباحث

قرینه قطعیه عقلیه بر عدم اراده ظاهر کلام است، طبعاً این حکم عقلی، قرینه بر مجاز می‌شود و قاعده «اذا تعذرت الحقیقه فأقرب المجازات متعین» حاکم خواهد شد؛ ولی در غیر این مباحث، اگر استنتاج عقلی با دلالت کتاب و سنت در تعارض قرار گرفت و شخص به اشتباه افتاد، چون مکلف به ورود در آن مبحث نبوده و بلکه از بحث آن ممنوع شده، معذور نیست.

بطور مثال ما از آیات بسیار قرآن مجید و احادیث شریفه صحیحیه استفاده قطعی می‌کنیم که خالق غیر مخلوق است و هیچ قدر مشترک ذاتی و حقیقی بین آنها نیست و «لَئِیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» است.

این حقیقت را نمی‌توان با بعض مسالک به اصطلاح عرفانی و یا فلسفی مبنی بر اصاله الوجود تطبیق داد و یا قائل به همه خدائی یا تشبیه خلق و خالق به موج و دریا و حبر و حرف یا اصطلاحات و تشبیهات دیگر از این قبیل شد و همه عالم کون را که قرآن کریم این همه حکایت‌ها و اخبارها از واقعیت کل آن و اجزای آن دارد بی حقیقت و خالی از واقعیت دانست که واقعاً آسمانی و کهکشانی و منظومه‌ای و کوه و دریا و این همه مخلوقات بیشمار که در خود انسان و هر حیوانی میلیاردها از آن تحقق واقعی دارند تحقق نداشته باشند و آنچه باشد همان وجود مطلق و ظهورات آن با مطلق وجود و مراتب آن باشد و جز وجود چیزی در عالم حقیقت

نداشته باشد و اگر اختلافی باشد در مراتب باشد. هر چند وجود اشیاء غیر وجود حق و وجود هر چیزی را غیر از وجود اشیاء دیگر بگوئیم اما قائل به اشتراک معنوی وجود باشیم و کنه حق و کنه اشیاء دیگر را به این معنا واحد بدانیم و مدعی شناسائی آن بشویم بر همه به طور تشکیک وجود اطلاق شود همه این مسالک با کتاب و سنت و اعتقادات شرعی مخالف و ناسازگار است.

ما آنچه از ظاهر قرآن کریم می‌فهمیم شینیت همه اشیاء و واقعیت و تحقق خارجی آنها و مغایرت ذات الهی با همه آنها و تنزه او از شباهت به آنها است.

یا در مسئله ربط حادث به قدیم که تکلم در آن اگر منهی عنه نباشد دانستن آن هرگز مأمور به نیست اگر کلام و بحث به آنجا برسد که خدا از خلقی غیر از این که هست العیاذ بالله عاجز است و صدور عالم و کائنات از او به ایجاب است و ابداع در آنچه آن را عوالم عقول و مجردات می‌گویند نیست، و عالم مانند یک تشکیلات میکانیکی بر قرار است و همانطور که مخترع یا صنعتگری که فقط در صنعت عالم و استاد است صنعتش را می‌تواند به کیفیتی که ساخته و در آن استاد است بسازد در خلقت کائنات نیز ترک این برنامه مقدور خدا نیست و خلاصه از ترک آن و خلق دیگر عاجز است. آری اگر کلام به این نظرات یا نزدیک و مشابه این نظرات برسد - هر چند به این صراحتها هم گفته نشود - با

ظواهر مقبوله و مسلمه قرآن کریم منافات دارد.

مسئله اینکه بگوئیم این عالم طبق حکمت و مصلحت آفریده شد و خدا احسن الخالقین و حکیم و علیم است غیر از این است که گفته شود برنامه ایجاد و خلقت غیر از این سلسله‌ای که این آقایان می‌گویند نمی‌تواند باشد و نظام اتمّ این است که بر اساس صادر اول معلول اول و نقشه‌ای که برای نظام می‌دهند باشد و بدون صادر اول معلول اول و عقل اول و هر چه می‌گویند مثلاً خدا از آفرینش عالم محسوس بدون وسایط و سلسله و عواملی که اینها فرض می‌نمایند العیاذ بالله عاجز است.

این اظهارات با قرآن مجید قابل تطبیق نیست و مفهومش اثبات عجز و اثبات عوامل و مخلوقات و برنامه هائی است که ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^{۱۱} و الاً مفاد این شعر حق است:

هر چیز که هست آنچنان می‌یابد

و آن چیز که آنچنان نمی‌یابد نیست

بر حسب کتاب و سنت خدا خالق است و مفهوم آن با مفهوم اینکه خدا علت است و علت اولی، مساوی و واحد نیست.

پی‌گیری این مباحث گاه منجر به قول بقدم عالم می‌شود که بعضی فرموده‌اند باجماع مسلمین موجب کفر است.

عالم متبحر ملا محمد اسماعیل خاجوئی رحمته الله علیه در رساله‌ای که در

تفسیر آیه کریمه ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^{۱۱} نگاشته است به یکی از اساتید بزرگ حکمت که فرموده در بسیاری از موارد در کتاب و حدیث اسم (ماء) بر علم و عقل قدسی که حامل علم است و اسم (ارض) بر نفس مجرد که قابل علوم و معارف است واقع شده اعتراض می‌کند که این معنی و تفسیر حمل لفظ بر خلاف ظاهر و بدون شاهد از کتاب و سنت و دلیل عقل است و حملی است که نه از مفسرین و نه از محدثین احدی قائل به آن نشده است، و این تاویلات را از قبیل تعبیر از آسمان به ریسمان می‌شمارد و دامنه اعتراض را بسط می‌دهد و در ضمن می‌فرماید: هر کس قائل به وجود عقل مجرد ذاتاً و فعلاً باشد قائل به قدم آن شده که مستلزم قول به قدم عالم است، و قائل بقدم سوی الله تعالی اگر چه از امامیه باشد به اجماع مسلمین کافر است.

چنانکه آیه الله علامه در جواب از سؤال از حال کسی که با اعتقاد به توحید و عدل و نبوت و امامت قائل به قدم عالم باشد و حکم او در دنیا و آخرت، فرموده است.

«من اعتقد قدم العالم فهو كافر بلا خلاف لأن الفارق بين

المسلم والكافر ذلك و حكمه في الآخرة حكم باقي الكفار

بالاجماع»^{۱۲}

و حاصل مطلب ما در اینجا که در مقام ردّ و ابطال با اثبات بعضی آراء و افکار نیستیم چنانکه در مقام بیان حکم فقهی معتقدین به آن هم نمی‌باشیم این است که این مباحث اگر چه قائلین به آن به نحوی هم مثلاً مثل قول به حدوث دهری یا زمان تقدیری از تبعات عقیده به آن خود را فارغ بشمارند مباحثی است که ورود در آن نه وجوب شرعی دارد و نه لزوم عقلی و غور در آن خطرناک و سلامت خروج از آن برای انسان اگر چه از اساطین حکمت و فلسفه باشد تضمین و تأمین نیست و سالک این طریق اگر چه فقط در یک نقطه و یک مورد در انحراف و ضلالت افتد هرگز معذور نیست.

در اینجا با چند جمله از خطبه عالیّه معروف به خطبه اشباح که بفرموده سید اجل رضی (علیه الرحمه)، از جلائل خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است این مطلب عالی عرفانی و بلکه عالی‌ترین مطالب عرفانی را از زبان آن حضرت که لسان‌الله الناطق است، بیان می‌کنیم که حق این مطلب ادا شود.

مسعد بن صدقه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) بر منبر کوفه این خطبه را انشا فرمودند و این به این جهت شد که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

«یا امیر المؤمنین! صِفْ لَنَا رَبَّنَا مِثْلَمَا تَرَاهُ عَيَانًا لِنَرُدَّاهُ لَهُ»

حَبَّأُ وَبِهِ مَعْرِفَةٌ»

یعنی: پروردگار ما را برای ما چنان توصیف نما. مثل اینکه او را بالعیان می‌بینیم تا دوستی او را زیاد کنیم و به آن بر معرفت بیفزاییم حضرت در غضب شدند و ندای نماز جامعه در دادند و مردم اجتماع کردند؛ چنانکه مسجد پر از جمعیت شد. امام (علیه السلام) به منبر رفتند؛ در حالی که همچنان غضبناک بودند و رنگ چهره مبارکشان تغییر کرده بود.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آن حضرت از این سؤال غضبناک شدند؟ ظاهر این است که از کیفیت این سؤال که سائل گمان می‌کرد توصیف خدا را می‌توان به نهایت رسانید که کنه و حقیقتش یا حقایق صفاتش چنان بیان شود که او را بندگان عیان و آشکار شناسند، یا اینکه بنده‌ای از بندگان اگر چه رئیس‌العارفین و مولی‌الموحّدین باشد بتواند او را به این حدی توصیف نماید که حقیقت ذات یا صفات او را در معرض رؤیت قرار دهد باری به هر جهت بود از غضب حضرت معلوم است که سؤال را بسیار استعظام کرده و بزرگ شمرده و نه حق کسی میدانند که این سؤال را بنماید و نه کسی را صاحب چنین حقی میدانند که بتوانند توصیف خدا را بنهایت برساند و بیشتر از آنچه خود را بآن توصیف کرده وصف نماید.

امام (علیه السلام) آن خطبه بسیار بلیغ و رسا را که، مشتمل بر حقایق

معارف الهیه و اوصاف ربانیه است، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر ﷺ و آل آن حضرت، انشا فرمود و سخن را به اینجا رسانید که سائل را مخاطب قرارداد و فرمود:

«فَانظُرْ أَتِيهَا السَّائِلُ: فَمَا ذَلِكَ الْقَرَأَنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضَىءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكَ فِي الْكِتَابِ فَرُضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلَّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُتَمَّتْهُيَ حَقَّ اللَّهُ عَلَيْكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الرُّسُخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ الشَّدِيدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ الاقْرَارُ بِجَهْلِهِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْعَيْبِ الْمَخْجُوبِ، فَمدَحَ اللهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُم بِالْعِجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ النَّبْذَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُخًا فَأَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تَقْدَرُ عَظَمَةُ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ...»^{۹۱}

«پس نگاه کن ای سؤال کننده! پس آنچه را قرآن تو را از صفت خدا بر آن دلالت می کند تو آن را پیشوا و رهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنی بخواه و آنچه را شیطان دانستن آن را به تو تکلیف میکند از آنچه نه کتاب خدا دانستن آن را بر تو واجب گردانیده و نه در سنت پیغمبر ﷺ و ائمه هدی اثری از آن وجود

دارد، پس علم آن را به خدا واگذار کن که به تحقیق چنین برخوردی با این امور منتهای حق خدا بر تو است. و بدان که کسانی که در علم رسوخ (و توانائی و تعمق) دارند، کسانی هستند که ایشان را از تعرض به سدهایی که در برابر این گونه امور غیبیه است اقرار به جهل از تفسیر و درک غیبی که از حد درک انسان در پرده است، بی نیاز می سازد. پس خداوند متعالی آنان را به اعتراف به عجز و ناتوانی از نیل به آنچه به آن احاطه علمی نمی یابند مدح فرموده و ترک تعمق و غورشان را در این مسائلی که به بحث از کنه و حقیقت آن ایشان را مکلف نفرموده، رسوخ و ثبوت در علم و معرفت نامیده است. پس تو بر همان اموری که در کتاب و سنت بیان شده اکتفا کن و عظمت خدا را به قدر عقل خودت در سنجش نگذار که اگر چنین کنی از هلاک شدگان خواهی بود.»

این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهترین راهنما و عالی ترین مرتبه معرفتی است که برای فرشته و انسان ممکن الحصول است و بیرون از این دستور هرکس هر چه بگوید و بنویسد، از خودشناسی و غرور به عقل یا چند کلمه اصطلاحات و الفاظ است.

شیخ بزرگ و عالی قدر و افتخار شیعه و بلکه عالم اسلام شیخ مفید (علیه السلام) در مسئله توقیفی بودن اسماء الحسنی می فرماید:

«لَا يَجُوزُ تَسْمِيَةُ الْبَارِي تَعَالَى إِلَّا بِمَا سَمَى بِهِ نَفْسَهُ فِي

كِتَابِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ أَوْ سَمَاءَ حُجَّجُهُ وَ خُلَفَاءَ نَبِيِّهِ. وَ كَذَلِكَ
أَقُولُ فِي الصِّفَاتِ وَ بِهَذَا تَطَابَقَتْ الْأَخْبَارُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ وَ هُوَ مَذْهَبُ جَمَاعَةِ الْإِمَامِيَّةِ وَ...»^{۱۱}

نامیدن خداوند متعال جز به آن نامهایی که خود را به آن در کتابش یا بر زبان پیغمبرش نامیده یا جحتها و خلفای پیغمبر او را به آن نامیده باشند، جایز نیست و در صفات خدا هم همین را می‌گویم (که خدا را جز به اوصافی خود را به آن توصیف فرموده توصیف نمی‌کنم و به این حقیقت اخبار از آل محمد علیهم السلام، توافق دارند و این مذهب جماعت امامیه است و...).

«و محقق طوسی رحمته الله در کتاب فصول (ص ۲۲)، که به فارسی نگاشته است می‌فرماید:

لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت، تعدّد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ (الله) است و دیگر نامهای بزرگوار یا به حسب اعتبار اضافه یا به حسب ترکب اضافه و سلب چون حی و عزیز و واسع و رحیم. پس بنابراین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد بر وی اطلاق توان کرد، الا آن است که ادب نیست که هر نام که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند از آنکه ممکن بود بر وجهی

دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال خود چنان اقتضا میکند که اگر رأفت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده‌ای را یارای اجرای لفظی بازای حقیقت او نبودی؛ چون از هیچ وجه اسم مطابق مسمی نمی‌تواند بود.

برحسب آیاتی مثل: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ»^{۱۲} و آیه «أَنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ شَيْءًا عَلِيمٌ»^{۱۳}؛ شیء معلوم غیر از عالم است و برحسب بعض مسالک چیزی غیر از علم خدا به ذات خودش و مراتب ظهور وجودش نیست.

در حقیقت علم که چگونه و چیست اگر در علم خودمان هر بحثی در حقیقت علم بنماییم و به اقوال مختلف برسیم، از بحث در حقیقت علم خدا که عین ذات او است ممنوعیم و برای ما درک حقیقت آن ممکن نیست. «و لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»^{۱۴}

غرض این است که زبان کتاب و سنت و مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسماء حسنی که بر ذات باری تعالی اطلاق آن مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است که پس از ورود فلسفه و پیدایش عرفان اصطلاحی و اشتغال مسلمین به این مباحث در بین آنها رایج شد و آنها را از سیر علمی خاص اسلامی و تفکر در

۱- رعد/۸

۲- البقرة/۲۳۱

۳- طه/۱۱۰

آیات الهی که مامور به بود بازداشت.

خدا را چنان که خود را شناسانده و از طریق وحی و رسالات انبیا و کتاب و سنت و از راههای منطقی قرآنی معرفی شده باید شناخت، و می توان شناخت، و از این ارشادات نه باید جلوتر رفت و نه عقب ماند و فاصله گرفت.

خداشناسی در قرآن مجید و احادیث عرض بسیار عریض و گسترده و بلکه غیرمتناهی دارد، و در پرتو ارشادات قرآن و احادیث هر چه انسان در این راه هر چه سیر کند و جلو برود، مجال سیر و پروازش را وسیع تر می یابد.

باید در خانه اهل بیت وحی علیهم السلام را کویید و ملتزم به پیروی از آنها شد و اصطلاحات مطابق با واقع آنها را فرا گرفت و با تفکر و عبادت و دعا و ریاضت های شرعی معرفت را افزایش داد.

در ادعیه ماثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام دعاهائی هست که هر جمله ای از آنها درهایی را به سوی معرفت باز می کند.

دعاهائی که در عین حالی که مضامین بسیار بلند و عرفانی دارند آنها را به همه می آموختند و از آن عربهای بیابان نشین مدرسه ندیده و شفا و نجات و اشارات و اسفار و فصوص نخواننده مؤمنانی می ساخت که بوعلی سیناها و فارابی ها خواب آن ایمان ها را ندیده اند.

اگر بجای اشتغال به آن کتابها این دعاها را می خواندیم و شرح و تفسیر می کردیم می فهمیدیم که با این معارف و آثاری که در اختیار داریم نباید جاهای دیگر برویم و حدیث «**لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا لَمَا وَسَعَهُ الْإِتِّبَاعِي**»^۱ را فراموش نمایم.

باری مطلب ما در اینجا این است که عقاید باید بر قرآن مجید و احادیث صحیح و دانایان به این مصدر و اساس مانند «زکریابن آدم» که امام رضا علیه السلام فرمود: «**الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا**»^۲ و شیخ طوسی و مجلسی ها عرضه شود که مثل این بزرگواران تصدیق کنند که دینی که عرضه شده است دینی است که خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و بگویند:

«**هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَلَّغَهُ عَنْهُ أَوْصِيَاؤُهُ**».

کسانی که عمر خود را در مسیرهای دیگر و اشتغال به غیر آنچه در مکتب اهل بیت علیهم السلام تبلیغ و تدریس می شود گذرانیده اند، خودشان به این مطلب می رسند که نمی توانند محصول بعضی اشتغالات خود را به خدا و پیغمبر نسبت دهند.

مکتب انبیاء و مکتب قرآن و وحی و امام باقر و صادق علیهم السلام را زارها و ابا بن تغلبها و محمد بن مسلمها و عمارها و اصیغها و

۱- بحارالانوار ۳۶۱/۳۰

۲- جامع الرواة ج ۱، ص ۳۳۰.

حذیفه‌ها و ابوذر‌ها می‌شناسند، نه دیگران.

هیچگاه شنیده نشده است که یک نفر پیش مثل یعقوب ابن اسحاق کندی رفته باشد و به او عرض دین کرده باشد. یعقوب بن اسحاق‌ها و سائر فلاسفه و عرفاء اصطلاحی هم اگر بخواهند عرض دین کنند، فقط باید به پیغمبر و امام و روات احادیث آنها عرض نمایند.

مسئله عرض دین در عصر حاضر:

در عصر ما مسئله عرض دین به دین‌شناسانی که دین را از قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام شناخته‌اند، مسئله‌ای است که باید همگان مخصوصاً نسل جوان و دانشجویان عزیز و دانشگاهیان متعهد و متدین به آن توجه کامل داشته باشند؛ زیرا دست تحریف و تأویل و تصرف و اعمال سلیقه‌های شخصی به علل متعدد از جمله غرب‌زدگی از سوی معدودی که به اصطلاح خود را روشنفکر می‌شمارند به سوی عقاید و تعالیم دینی دراز شده و اشخاص فاقد صلاحیت‌های علمی به صورت کارشناس امور دینی و طالب زرقم در قالب مصاحبه و میزگرد و سخنرانی و نوشتن مقاله ارزشهای اسلام و التزامات مردم را بعقاید و احکام شرعی هدف قرار داده و چنان وانمود می‌کنند که روشنفکری، عدم تعهد به مدالیل کتاب و سنت و اصطلاحات دینی و محدود نبودن در چهارچوب کتاب و

سنت است و به گمان خود، روشنفکرانه دریافته‌های علما و فقها را در امتداد قرنهای متمادی تخطئه نموده و بسیاری از احکام الهی را با مزاج عصری که ساخته غرب یا شرق است مناسب نمی‌دانند و با توسل به الفاظ مبهمی از قبیل فقه پویا یا قبض و بسط شریعت بعض احکام و خاتمیت و ابدیت برنامه‌های شرعی و نظامات جزائی و اجتماعی و غیرها را زیر سؤال برده و در عقاید نیز با افکار به اصطلاح عرفانی کتاب و سنت را تعریف و توصیف می‌نمایند و خلاصه راهی می‌روند که اگر ادامه یابد التزامات دینی بسیاری را سست می‌نماید.

کار مهم و بزرگ انبیا این بود که مردم را به برنامه‌هایی که از سوی خدا تبلیغ کردند، مؤمن ساخته و آنها را به عمل به این تعالیم و جداناً متعهد نمودند؛ کاری که از هیچ یک از فلاسفه و قشرهای به اصطلاح برجسته و نوانغ فکری برنیامده و برنخواهد آمد.

این افراد به اصطلاح روشنفکر هرکجا پیدا شدند با این ایمان برخورد دارند و خارج بر آن هستند و به این افتخار می‌کنند که در تمام یا بعض از این باورها خدشه نمایند و تعهد مردم را کم کنند و دین را طبق اندیشه خودشان، که متأثر از اوضاع و احوال بیگانگان است، تفسیر نموده و اصالت‌های اسلامی را مورد تردید یا انکار قرار دهند.

متأسفانه این روش‌ها که به صورت گرایش به دین و مذهب و

مذهبی بودن ابراز می‌شود کم و بیش در زن و مرد اثر گذارده و یک و سوسه در بعض مسائل مسلم مذهبی و تعهدات اسلامی در بعضی دیده می‌شود.

ناگفته نماند که طبع این‌گونه برخوردهای تردیدانگیز یا توهین‌آمیز با مسائل مقبوله و مورد احترام و تقدیس جامعه شهرت‌بخش است و افرادی که می‌خواهند اسم و آوازه‌ای بدست بیاورند و از راه‌های صحیح عاجزند، این راه را پیش می‌گیرند، و هر چه در این راه هتاک‌ی بیشتر نشان داده شود و بی‌پرده و صریح‌تر انکار و اهانت شود و به ارزشهای جامعه تندتر حمله کنند بیشتر موجب شهرت می‌شود و عده‌ای هم که آن ارزشها را معارض با هواها و منافع خود می‌دانند، بیشتر از آن استقبال می‌کنند.

بسیاری از غرب‌زده‌ها و متجدد مسلک‌ها، نویسنده و گوینده‌ای را آزاداندیش و روشنفکر می‌دانند که در حمله به مقدسات و باورهای جامعه و مسخره کردن آنها بی‌پروا و گستاخ باشد.

کتاب سلمان رشدی مرتد، که عاری از هرگونه استدلال و برداشت منطقی و معقول بود و حاوی هیچ نکته و ردّ و ایراد خردپسند نبود، تنها به علت گستاخی مفرط و اهانت به مقامات مقدسه و شخصیت‌هایی که همه از آنها احترام می‌کنند و حریم قداست آنها را محترم می‌شمارند، در محافلی که حدّ و حدودی برای آزادی اشخاص قائل نیستند، روشنفکرانه و آزاد اندیشانه

تلقی شد، و از رهگذر هتک این قداستها و اهانت به مقدسات مسلمانان مشهور گردید، و استعمار هم برای همین اهانت او به اسلام از او حمایت و دفاع کرد و گرنه کتاب فاقد محتوای منطقی و استدلالی است.

به این جهات، نسل جوان ما اگر بخواهد از شر اضلال این روشنفکرهای اسمی در امان بماند و دین راستین اسلام را پاک و همان‌طور که نازل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است از منابع اصیل و اصلیه فرا بگیرد، باید یا شخصاً مراجعه به این منابع نماید و بدون تأویل و توجیه، دلالت کتاب و سنت را حجت بداند، و یا به اسلام‌شناسان - یعنی آنها که در مکتب اهل بیت علیهم السلام و با غور و بررسی در این دو منبع اسلام را آموخته‌اند - رجوع نماید. اینان را همه می‌شناسند. ابوذرها و مقدادها و سلمان و سلیم‌ها و محمدبن مسلم‌ها و ابن ابی عمیر و فضل بن شاذان و ابن بابویه‌ها و کلینی‌ها و شیخ طوسی‌ها و شاگردان آنها و شاگردان شاگردانشان تا زمان حاضر از علما و فقها و مراجع می‌باشند.

این قشر از علماء هستند که در اعصار و ادوار متمادی اسلام را از منابع اصیل و اصل اخذ کرده و یثاً بید به اخلاف سپرده‌اند. اگر این رجال با اخلاص نبودند از قشرهای دیگر حفظ این امانت بر نمی‌آید و در غوغاهای بحثهای فلسفی و افکار و سخنان صوفیانه این و آن، نه چیزی ثابت و خالص باقی مانده بود و نه

مبانی اعتقادی اسلامی از گزند تحریف و تأویل مصون می‌ماند. همه اهل اطلاع و انصاف می‌دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته‌های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبحر و شهرت یافتند فقط، این صنف بودند که اسلام را حفظ کردند، و نقش اصلی تبلیغ دین را به آیندگان اینها ایفا کردند. رشته‌های دیگر از فلسفه و عرفان مصطلح اصلاً این هدف را ندارند و یقیناً اگر مسلمانها بودند و علاءالدوله سمنانی‌ها و بایزیدها و ابوسعیدها و صوفیان هند و ایران و خانقاه‌ها، آنچه که امروز در دست مردم نبود اسلام بود و هر چه هم بود قابل عرضه برای اداره دین و دنیا نبود. مثل شهاب سهروردی و ابن فارض و ابن‌العربی‌ها در این جهت نقشی نداشتند و حتی نمی‌توان خدماتی را که مثل میرداماد (علیه‌الرحمه) در حفظ آثار اهل بیت^{علیهم‌السلام} داشته است به حساب تبحرش در فلسفه، و اینکه به قول خودش مشارک فلاسفه بزرگ یونان بوده است گذاشت، و اگر چه در بعضی آرا و نظراتی که در بعضی مسائل اسلامی بیان فرموده است از فلسفه نیز کمک گرفته است، اما خدمت ایشان و امثال ایشان به اسلام نتیجه تخصص آن بزرگواران در رشته‌های علوم خاص اسلامی و معارف قرآنی و آثار اهل بیت^{علیهم‌السلام} بوده است. به هر حال، در عرض دین و در مقام تحصیل اطمینان به اینکه دینی که شخص به آن متدین شده است با دینی که پیغمبر و ائمه^{علیهم‌السلام} و کتاب و سنت عرضه داشته موافق است و دین‌الله است،

معیار همان بیان وحی و کلمات و بیانات اهل بیت وحی^{علیهم‌السلام} است. باید به مقتضای:

«هَذَا الْعِلْمُ دِينٌ فَانظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^۱،

دین خدا و علم دین را در همه رشته‌ها و بخشهایش از اهل دین پرسید.

پیشینه عرض دین

موضوع کسب اطمینان از مطابقت معتقدات دینی با نصوص دینی و وحی نازل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و موروث از آن حضرت به ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت عرض دین و عقاید یا به صورت پرسش و سؤال از اصول و مبانی دین از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح بوده است و افراد متعهد و با معرفت در مقام بوده‌اند که دریافت‌های دینی خود را مستقیماً در صورت امکان به خود آن بزرگواران عرضه بدارند و یا به علمایی که بر نصوص شریعت احاطه دارند رجوع نمایند، کار مهمی که در زمان ما اهل ایمان و دیانت کمتر به آن توجه دارند.

در کتاب شریف بحارالانوار^۱ در ضمن روایاتی از کتاب امالی شیخ اعظم طوسی و معانی الاخبار شیخ اجل أقدم صدوق و رجال شیخ جلیل کشی عرض دین ابراهیم مخارق و حمران بن أعین و

عمر و بن حرث و خالد بجلی و حسن بن زیاد عطار و یوسف را به حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در کتاب شریف کافی روایت عرض دین اسماعیل بن جابر خدمت حضرت امام باقر علیه السلام و عرض دین منصور بن حازم خدمت حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

امثال این بزرگان، به اینکه در این امور عقیدتی اجتهاد کرده و علم و یقین حاصل نموده‌اند اکتفا نمی‌کردند؛ برای اینکه بدانند دین آنها با «ما نزل من الله علی رسوله صلی الله علیه و آله» و ما عند الانمۃ علیهم السلام» موافق است و مبادا چیزی کم یا زیاد شده باشد دین خود را به امام زمان خود عرضه می‌داشتند.

عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

از جمله شخصیت‌های بزرگی که دین خود را عرض بر امام زمان خود نمود ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السبط الاکبر الامام ابی محمد الحسن المجتبی - علیه الصلاة والسلام - است.

این بزرگوار یکی از اعظام ذریه رسول و فرزندان مرتضی و بتول - صلوات الله علیهم اجمعین - و از شخصیت‌ها و معاریف علمای اهل بیت و بزرگان صحابه حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام و محارم اسرار ائمه علیهم السلام است و علی الظاهر چون با حضرت رضی علیه السلام در سلسله نسب به حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام در یک طبقه بوده است - چنان‌که بعضی از علماء رجال فرموده‌اند - از اصحاب آن حضرت نیز بوده است. و اگر چه برحسب روایتی که خواهیم آورد عصر امامت امام عسکری علیه السلام را درک نکرده است، ولی احتمال اینکه درک خدمت آن حضرت را کرده باشد قوی است و اما روایتی که دلالت دارد بر فضل زیارت حضرت

عبدالعظیم و وفات او در عصر امامت امام هادی علیه السلام روایتی است که صدوق در ثواب‌الاعمال به سند نقل کرده است از شخصی که خدمت حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شد. امام علیه السلام از او پرسید «أین کُنْتَ؟» کجا بودی؟ جواب داد «رُزْتُ الحسین علیه السلام» زیارت کرده‌ام حسین علیه السلام را (یعنی به زیارت او بودم). حضرت هادی علیه السلام فرمود:

«أَمَا إِنَّكَ لَوْ رُزْتُ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام»^۱

«آگاه باش! اگر زیارت کرده بودی قبر عبدالعظیم را، که نزد شما است، هر آینه بودی مثل کسی که زیارت حسین بن علی علیه السلام را کرده باشد.

از جمله روایاتی که دلالت بر فضل و علم این شریف بزرگوار دارد، روایتی است منقول از حضرت هادی علیه السلام که به یکی از شیعیان ری می‌فرماید:

«إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاجِيَتِكَ فَسَلْ عَنْهُ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّ وَ اقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ»^۲

«هرگاه مشکل شد بر تو چیزی از امر دین تو در ناحیه خودت سؤال کن از آن از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و از من به او سلام برسان.»

۱ - ثواب الاعمال: ۹۹، کامل الزیارات: باب ۱۰۷، ۱۰۳۷.

۲ - مستدرک الوسائل، کتاب صفات القاضی ... - باب حکم التوقف و الاحتیاط فی

القضاء و الفتوی و العمل ۳۲۱/۱۷ ح ۳۲ [۲۱۲۷۰]

از اینکه چنین شخصیتی در مقام عرض دین خود برآمده است، اهمیت تصحیح عقاید اعم از آنچه واجب‌الاعتقاد است یا فراتر و بیشتر از آن است، معلوم می‌شود.

آنچه واجب‌الاعتقاد است اموری است که برحسب ارشادات کتاب و سنت، همه باید به آنها به مفهوم و تعریفی که از کتاب و سنت برای آنها شده است معتقد باشند تا اطلاق مسلم و مؤمن بر آنها صحیح باشد.

و آنچه فراتر و گسترده‌تر از این امور است که عدم التفات به آنها و عدم اعتقاد به آنها مضر به اسلام و ایمان نیست، اعتقاد به آنها به عنوان یک امر دینی و مربوط دین نیز باید با دلیل معتبر از کتاب و سنت اخذ شده باشد؛ چنان‌که عدم اعتقاد به آنها با وجود دلیل کافی از کتاب و سنت و التفات به آن دلیل، عدم ایمان به نبوت است.

بنابراین باید هر کسی مطابق بودن عقاید خود را با کتاب و سنت احراز نماید، به این ترتیب که:

اولاً: آنچه را به حکم شرع اعتقاد سلبی یا ایجابی به آن واجب است بشناسد.

ثانیاً: مطابق بودن عقاید خود را با آن احراز کند.

ثالثاً: در مسائل دیگر که به معنایی گفته شد، اعتقاد به آنها واجب نیست نیز اعتقاد خود را بر کتاب و سنت عرضه نماید.

رابعاً: کتاب و سنت را بر عقاید خود، بدون قرینه عقلیه یا شرعیه که برای عرف روشن باشد و نزد همه قرینیت داشته باشد،

حمل ننماید.

اگر کسی بخواهد در معرض خطر ضلالت و گمراهی قرار نگیرد، باید با این برنامه به خداپسند بودن عقاید خود اطمینان کامل حاصل نماید و ماوراء این دو منبع، یعنی کتاب و سنت، راهی برای تضمین از وقوع در خطر ضلالت و بدعت وجود ندارد.

در موقفی که مثل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با آن همه علم و آگاهی از کتاب و سنت و تألیف کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و با عقایدی که صددرصد و به یقین جزمی و قطعی به آنها معتقد بوده است، باز لازم می‌داند که این عقاید را حضور مبارک امام عرضه بدارد تا از امام علیه السلام تصدیق و امضای صحت آن عقاید را دریافت نماید، دیگران و خصوص امتثال این حقیر به طریق اولی باید به عرض دین خود مبادرت کنند و برای اطمینان بیشتر و بیشتر نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدد از رجال عالم به قرآن و حدیث و معارف اهل بیت علیهم السلام و آنهایی که علمشان را از آن بزرگواران گرفته عرضه بدارند.

باید در این میدان با کمال تواضع و فروتنی کالای عقیدتی خود را به عرض خبرگان مورد اعتقاد و عالم به صحیح و ناصحیح و کامل و ناقص آن برسانیم.

ادب و اخلاق کریمه

نکته ادبی و اخلاقی که از این حکایت عرض دین باید از این سید شریف جلیل حسنی آموخت، پرهیز از غرور به علم و مقام علمی است. مبدا که انسان به علم خود و به چند کلمه اصطلاح مغرور شود. غرور یکی از آفات بزرگ درخت انسانیت و موانع رشد و ترقی و نیل به کمالات است، ولی در میان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم از همه خطرناکتر است.

لذا بزرگان و پرورش یافتگان مکتب وحی و مدرسه تربیت اهل بیت (علیهم السلام) و افراد ساخته شده و به انسانیت رسیده، هر چه علم و درکشان بیشتر می شود، خضوع علمی و شکستگی نفسانی آنها و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتید زیادتر می گردد، و در ابتدای نظر پیرامون مسائل حدت و تندی ندارند، و به اصطلاح فقها، تسرع در فتوا نمی نمایند. اینان می فهمند که رفع هر جهلی موجب التفات به جهل ها و مجهولات بیشتر و دریافت پاسخ به هر پرسشی

برایشان منبع پرسش ها و سؤالات زیادتر است.

لذا اگر از یک شخص کم اطلاع از شناخت انسان یا حیوان یا درخت یا خورشید و ماه یا حقیقت حیات و چیزهای دیگر پرسیده شود، بی تأمل ادعای شناخت می نماید، اما اگر به یک عالم یا دانشمندی که عمرش در رشته های مختلف علوم صرف کرده باشد بپرسند: آیا بالآخره این اشیا و این مظاهر قدرت باری تعالی را و خودش یا همه کوشش هایش شناخته است، جواب خواهد داد: متأسفانه هنوز این اشیا ناشناخته مانده اند، و همین درک، دلیل اوج شناخت و بینش وسیع او است؛ شناختی که آن شخص اول از آن محروم است و برای اینکه این شناخت را دارد کمال است. حضرت عبدالعظیم با چنین درک و شناخت، متواضعانه در برابر امام زمان خود زانو بر زمین می نهد و دینش را عرضه می دارد.

نکته دیگر

ادب و صفت ممتاز و ارزشمند دیگری که در جریان این عرض دین از حضرت عبدالعظیم ظاهر می شود، تسلیم بی چون و چرای آن شخصیت والا در مقابل مقام ولایت و حجت خدا است که باید از آن درس آموخت و در مقام پذیرش حق و اعتراف به حق دیگران بی نخوت و سربرزگی حق گزارای کرد که شعبه ای از

«انصاف الناس من نفسک»^{۱۱} است که یکی از سه عملی است که در بین اعمال جلیله و فضایل ممتازه سخت‌ترین اعمال است؛ یعنی همه کس مرد عرض اندام در میدان مسابقه در آنها نیست و کویّت بیشتر در آن لنگ و ناتوان است.

حضرت عبدالعظیم در سلسله نسب و انتساب به امامین هم‌امین حسین علیه السلام به دو واسطه از امام علی علیه السلام نقی علیه السلام نزدیکتر است زیرا حضرت امام علی علیه السلام در نسب به شش واسطه به حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام می‌رسد و در عمود نسب هفتمین فرزند حضرت و هشتمین فرزند حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام محسوب می‌شود. اما حضرت عبدالعظیم به چهار واسطه نسبش به حضرت امام حسن علیه السلام محتبی علیه السلام می‌رسد که در عمود و نسب پنجمین فرزند حضرت مجتبی علیه السلام و ششمین فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام است. مع‌ذلک این سید عظیم‌الشان جلیل‌القدر در برابر حجت خدا و صاحب ولایت امر جنتین متواضعانه رفتار می‌نماید که همین حال ادب و حفظ احترام امام و عرض دین از مثل او به حضرت هادی علیه السلام دلیل باهر و روشنی بر کمال معرفت و جلالت قدر و عقیده محکم او به ولایت و امامت آن حضرت است که اگر چه در سلسله شرف نسب به پیغمبر اکرم و

امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیهم) از امام هادی علیه السلام نزدیک‌تر است، اما با معرفتی که دارد می‌داند در برابر مقام ولایت و امامت و حجت خدا هر که باشد و هر چه داشته باشد محو است، و ایمان به ولایت اقتضا دارد که هر چه بتواند شرط ادب و اطاعت از ولی خدا را رعایت نماید و عرض وجودی نکند و زبان حالش این باشد:

«با وجود ز من آواز نیاید که نم»

از حضرت علی بن جعفر علیه السلام نیز که از مشاهیر بزرگان و اعظام علما و محدثین اهل بیت و صاحب تألیفات و آثار مهم است، نیز نظیر همین ادب و تواضع و تسلیم نسبت به حضرت ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام روایت شده است؛ با اینکه علی بن جعفر عمومی بزرگ آن حضرت یعنی عمومی پدر امام محمد تقی علیه السلام بود و نسبش به سه واسطه به امام حسین علیه السلام می‌رسید و نسب امام جواد علیه السلام به پنج واسطه به حضرت امام حسین علیه السلام می‌رسد و ایشان سالمند و حضرت جواد علیه السلام نوسال و نوجوان بودند. مع‌ذلک آن‌گونه از صاحب مقام ولایت امام جواد علیه السلام تعظیم می‌نمود و دست او را می‌بوسید.

۱ - وسائل الشیعه کتاب الجهاد - باب وجوب اجتناب المحارم - ح ۱۱/۲۰۴۳۷ -

شرح حدیث
عرض دین

www.dalilema.ir